



اح. این کارتمه منو حسابی
کنجگاوم کرده... از این وضعیت
اسرار آمیز لذت میره... به حدی که شب
رو برای ملاقات انتخاب کرد... خوب،
اشتبحتما" حریفان برام روشن میشه



وقتی دان کاملاً مطمئن شد،
به پرواز خود ادامه داد...
بهتره در فرودگاه
لوکزامبورگ بشینم
و از اونجا ماشین
بگیرم...



با عصبانیت شده... کوپربخوابی
وقت نشناسه، باید حالا
پیدا شیشه.



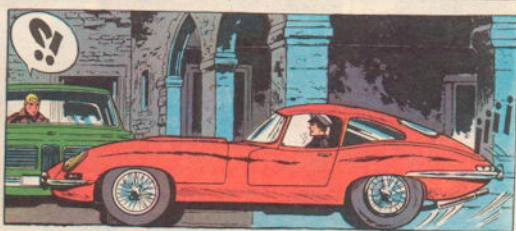
و آن شب، جلسوی
شهرداری دژاک گارتیه
در انتظار دان کوپربود.



فکر کنم خود شه...



خوب به خودت
مهرسی جاگوری
حضور کردی.



! !



همس جا می نویسم تا حرفهای
ژاک گانون رو
بنویسم.
چی؟



اگه بچه تاقلی باشی، شنبه نو
فرض میدم. راستی حالا کجا باید
بریم؟



دوست قدیمیم بین
فرض داده... چند
روزی در اختیار
سه...



مثل اینکه جریسان واقعا غارق العاده است... اینهمه منتظرم نذار... زود باش.

وار ما مورین خواستم چیزی نگی.



بیا تو ما نشن... این آخرین حرفیه که با ما بورج مراقت مارویل رد بدل کرده... بعضی اینکه همیدم چهل تانی افتاده. نوار رو تویف کردم.



افسوس، نه دان: سو صدای ضبط شده اش رو میشوی...

چی؟ مگه زاگ زنده است؟



مثل اینکه چیزی ثابت بالای سرم ایستاده... بالون نیست... چون فلزیه و میدرخسه.



برای بفرما ابتدا ختن نوار فشار یکتا بگشت گا می بود... نوارا هسته به حرکت درآ مدو دان صدای دوست بیچاره اش نشنیدی...

اینجا گا و حتی فرمز شماره ۳... سخوام مارویل تماس بگیرم... اوه... این دیگه چیه؟



اوه!؟!



دان گوش میکنید... کم کم او، خلیا نشن راهی بینید... و خا دشرا مجسم میکنید.

سرم این شنی رو از نزدیک ببینم.



تکون میخوره... حرکت کرد... نوارانی شد... چکار میخواد بکنه؟



گا و حتی فرمز ۳ به برج مارویل هرگز چنین چیزی ندیده بودم. چهها! این به شقایه.



عجب!
بیهوش ایستاد. تو
آسون می حرکت
ایستاده...



با سرعت عجیبی
بالا میره.



بطور زیگزاگ
داره بالا میره.
بیاور
تکودنیه...



پاشیش برآمده است و
از اون نور بیرون میاد...
ایسن واقعا "به شتاب"
پرسده... است...



خوب شد که ایستاد...
دارم بهش نزدیک میشم... مثل
اینکه به گنبد شیهای بالای
شتاب وجود داره...



نه نه، شوخی نمیکنم افسس میخورم که اونو خیلی
واضح می بینم... واقعا "به شتاب" پرسده... است.
دورنادرش دیوار شیهای داره...



از برج مارویل به گاو
وحشی فرمز ۳، چرا نمیکی
که نوبی این شتاب مشه پلو
هم خورد. چرا شوخیت
کرمنه...



از برج مارویل به گاو وحشی فرمز ۳
مهم نیست... دیکه تعقیبش کن.
اخطار داری!
ولش نمی گنم...

ولسی خطر مرگ
راگ گانسیون را
تهدید میکنند.



داره میاد
بالا...



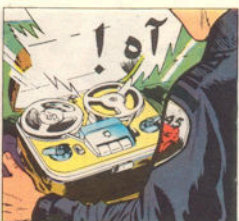


در تمام این مدت
حرکات این دو رو تعقیب
کردن، دولگه سیاه روی
اکران دیده میشد.

وحتشاکه... پس
راندازهای مارویل و کنترل
موزل چی؟ او با توحسه
پهزی نشدن؟



همین بود!
سخت همین جابنوم
میشه... بغیر خودت
حدس میزنی.



آه!



ایبو دو جور میشه
تفسیر کرد؟... یا در
اثر حرکت موتور شتاب
برنده - ایستوری شده...
یا اینکه...؟

می بینی؟ آلو منبوم
بطور عجیبی تریک
برداشته... توضیحی
براش داری؟



این به
نگه از جت
زاکه.



در این صورت زاک
بیچاره به وسله این
"شتاب برنده" کشته
شده؟

آره، دان...
ایبو همین...؟



سافرینی از به
سیاره دیگه؟ یعنی
این امکان داره؟؟



با اینکه در اثر به اسلحه
ناشناختنای... چی؟...



این ماجرا خیلی در هم و پیچیده است...
بحدی پیچیده، که از خودم می پرسم...
نگه این "شتاب برنده" از سیاره دیگری اومده
باشه؟؟



چهارده هزار کیلومتر در ساعت، پس در این صورت، باید قبول کنی که مهندسهای تابعهای در یکی از نقاط دنیا، توانستند به تسویه محرک انفجاری پیدا کنند.

طبق محاسبات رادار، بیش از چهارده هزار کیلومتر در ساعت سرعت داشته...



دان، رسد فکر کن.

من فقط به حقایق توجه دارم، گارنیه... این "بشقاب" رو دیده بدون صدا حرکت میکرد... هزاران کیلومتر سرعت داشته، نه که؟



رفقات، تو سرویس اطلاعاتی هستی، بیشتر از من میدونستی... شنیدم که حتی قسمت مخصوصی برای "اشیاء آسمانی ناشناخته" تأسیس شده.

مخبره جالبیه، دان... بشقاب معلومه که راجع به "بشقاب برنده" اطلاعات زیادی داری... برای "اشیاء آسمانی ناشناخته" تأسیس شده.



الکتروماگنتیسم...؟ صد جاذبه... با اینکه توانستند ارتفاعات صوتی رو به شعاعهای نوری تبدیل کنن، بطوری که این ماشینها، نورانی وبدون صدا حرکت میکنن...

در این صورت از برخورد اون "بشقاب برنده" با اجسام انفجاری و خشتناکی بوجود اومده...



باشه، اما باید قضاوت ناپدید شدن دوست من معلوم بشه... آیا سندلی برتاب نوند داشت پیدا شده؟

نه! سندلی هم مثل چیزای دیگه سوخته.



آره، دان... به همین دلیل هم انفجار این جت "کاملاً محرمانه" است...



آره، دان... بخصوص این ماجرای که اتفاقی افتاده، خیلی مهمه... چون وجود "بشقاب برنده" با دلائل حتمی ثابت شده... اما ما میخواهیم درباره این "حادثه" سروصدا بشه.

آره، مستر سی. مردم وحشت کنن، اینطور نیست؟ شاید فکر کنن خطرات دیگری هم از آسمان اونا رو تهدید میکنه...



مقصودم اینه که، نمیشه بدون تردید گفت که خلبان حتماً "در انفجار جت کشته شده"...



در ناحیه سقوط، که افرادت به دقت بازرسی کردن... آیا هیچ چیزی از زاگ به دست نیومده...؟

نه، هیچی. مقصودت چیه؟



باشه، برو خودت تحقیق کن...
اما خیلی با احتیاط باش...
"شقایقهای برنده" برای خیلیها
جالبین...



رده یا برده، اره، تو عوض
من پیداش می‌کنم... شدی... هنوز
هم لحزازی...



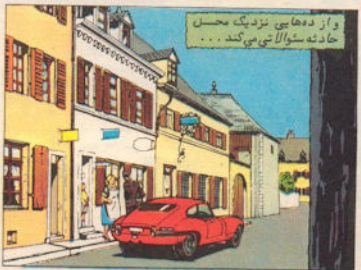
می‌گه در حلقه آخر، خودتو
با سبدلی پترو دار برت کرده
باشم حتماً توی رودخونه
افتاده...
نمی‌خوام ناراحت
کنم، دان، اما در این
صورت، حتماً تا حالا
پیداش میشد... سه‌روزه
که این حادثه اتفاق
افتاده...



شاید این دان جور بتونه چیزهای
تارهای را پیدا کنه!



از نصیحت متشکرم... من از این به امید
کارها خوشم میاد، خدا حافظ... دیدار!



وا از دهایی نزدیک محصل
حادثه سوالاتی می‌کند...



و روز بعد، دان شخصاً به تحقیق می‌پردازد.



کلوله آتش را؟
خیلی عجیبه...
باید برم
ببینم چه
خبره...

من چتر ناجی ندیدم،
اما کلوله آتش را نشی
دیدم که در این ناحیه
فرود آمد...

تا اینکه در او خسر
غروب، کشتا و وزی پسر
به او می‌گویند...



ولی جوابهایی که پرسش‌های دان داده همیشه
شبه یکسواختند...

خبر آقا، ما چتر
ندیدیم...

یک ساعت بعد ، دان اتومبیلش را در فرسودگانه
لوتزا سورکسی گذارد و سوار هلیکوپتر میشود . . .

رسیدن به اون پالا
زیاد هم مشکل نیست . .
مگه نه ، کوکن شیطون . . .

مذرت میخوام
که تو رو بیش بگی
از رفیق گذاشته
بودم . . . آخه ،
اینطوری بهتر
بود . . .

سبا به خورده
ساندویج بخور
حوصلت سر
تیره . . .

شاید او مدن ما به اینجا
احتماله بانه ، اما کسی چه
میدونه . . .

خوبه .
داریم می‌رسم .

عجب
هلیکوپتر ، دیگه ، نمادف
خالیه .

هان به نگر داره .
سبا ! شاید هم سرنشین
هلیکوپتر باشه . . . قافعاتی
آدبو ناراحت میکنه . . .

گرفتاری
پیش اومده ؟

کوکن ، کجا میری ؟
سبا اینجا !







دان که کاملاً متعجب و ناراحت شده بود، باز آزمایشگاه
 بیرون آمد و به سوی خانه‌ای که وابسته‌های کانادا در
 اختیارش گذاشته بود روانه شد...



من دارم در درباری از
 اسرار دست و پا مریخ... تنها
 چیز واقع کننده اینه که از
 ماشینی که از ماورا زمین آمده
 جدا شده.



بله، توضیح دیگه‌ای نمیشه برات
 پیدا کرد... این گوی از فلزی
 است که روی زمین ما پیدا
 نمیشه...
 باور نکردنیه...
 هم از کارسون
 متشکرم... و هم
 از نتایج‌اش...



فرمایش
 دوست عزیز...
 فرمایش...
 اوه!



این داستان به داستان
 جنگی بیشتر شباهت داره...
 چت شده... چرا افسر
 می‌کسی، کوکن؟



و شاید هم از همین
 "بفتاب پرده" افتاده
 باشه...؟



با یک حرکت سریع، دان چراغ را خاموش میکنند...
 کوکن!
 حمله!
 لعنتی!



البتہ!...
 خیلی ما رو منتظر
 گذاشتی... اسدوارم اون
 گوی پیش شماست...
 شب بخیر فرمانده کوپر...
 فرمایش... اینجا خوبه
 خودتوسه...



این هم دومی...
 چت!



بیا، چیز دیگه‌ای هم لازم
 داری؟



کیا در
رفته؟
ایهام!



خوبه، خوبه، سرتو عالجه می‌کنیم...
اشکال اینجاست که نتونستیم ما موریت
خودمونو احجام
بدیم...
...

آج، سرم، سرم! ...!
مشتهات مثل چکش بود.



رود باش!
مخفی شده!
بدو به طرف
اتومبیل.



باید عجله کنیم.



لعنتی هسا!
نمی‌تونم از دست
به این آوسبی در
سیریم...



بدون شک مرتزبانان هلیکوپتر، این دو نفر رو خیر
کردن... کارشون مشکل نبوده، ما به تلفن سه
فرودگاه، همیمن من کجا زندگی می‌کنم.



مثل اینکه این شیکه
منزیم خیلی هواخواه
داره...



